

نخست‌وزیری نامزد کرد. به بیان دقیق‌تر، حکیمی، به نحو نامطلوبی در جریان رأی‌گیری در مجلس از ۱۰۴ رأی داده شده تنها یک رأی به دست آورد. این در حالی بود که قوام ۵۲ رأی و پیرنیا ۴۱ رأی آورده بودند. [۲۷]

در حالی که حزب‌های مختلف سیاسی و مطبوعات پایتخت از استعفای حکیمی خوشحال بودند، واکنش آنها پیرامون برپایی حکومت ملی در آذربایجان یکدست نبود. از پایان آذرماه، حزب‌های دست راستی که برخی از آنها با دربار همدست بودند برای بی‌اعتبار جلوه دادن کارهای دموکرات‌ها در آذربایجان، جبهه‌ای از مبارزه را گشوده بودند. روش اینان پیروی از همان شیوه سنتی بی‌حیثیت کردن طرف مقابل بود. اینان دموکرات‌ها را چنین متهم می‌کردند که:

دموکرات‌ها مأموران بیگانه‌ای هستند که توانسته‌اند از مرز بگذرند و به آذربایجان بیایند، زیرا حکومت مرکزی بر مرزهای شمالی کشور نظارتی ندارد.

و نتیجه منطقی این برخوردها این بود که:

حکومت به اصطلاح ملی آذربایجان، در این استان، نه دارای مشروعیت است و نه برخوردار از پشتیبانی مردمی و تنها به کمک همسایگانی خصومت‌پیشه پاگرفته است.

از این گذشته، برخی از نمایندگان دست راستی مجلس از حکومت مرکزی درخواست می‌کردند که: برای پایان دادن به کارهای تروریستی دموکرات‌ها، هرگونه اقدام ممکن را به عمل آورد تا خوشبختی دیرپای استان آذربایجان دوباره بازگردد. [۲۸]

از طرف دیگر، عکس‌العمل اولیه احزاب دست چپی و لیبرال و مطبوعات، نسبت به اقدامات دموکرات‌ها در آذربایجان، علی‌رغم آنچه که انتظار می‌رفت، بیشتر سرد و غیردوستانه بود. آن دسته از جرایدی که به حزب توده پیوند داشتند در وهله اول از اظهار نظر مستقیم درباره حوادث آذربایجان خودداری کردند. رهبری حزب توده می‌دانست که «فداکاری» شعبه حزب در آذربایجان، در اضمحلال خود و پیوستن به فرقه دموکرات، احساس تحقیر شدیدی بین روشنفکران حزب برانگیخته است. [۲۹] در نتیجه، رهبری حزب، دست‌کم در ظاهر به ایجاد «مجلس ملی» و «حکومت ملی» در آذربایجان علاقه اندکی نشان می‌داد. برای درگیر نشدن به مسایل جاری، مطبوعات چپ‌گرا نیز خود را صرفاً به نقل اخبار از قول مطبوعات

محلی آذربایجان و یا از سخن پراکنی‌های رادیوهای بیگانه محدود ساخته بودند. عامل مهم دیگری که در این برخورد آشکارا سرد حزب توده تأثیر داشت این بود که حزب توده هنوز خود را حزبی می‌پنداشت که هوادار قانون اساسی و ملتزم به تداوم نظم و قانون در سرتاسر کشور است و رهبران حزب، توجیه قانونی همه اقدامات فرقه دموکرات آذربایجان را اگر نه غیرممکن، اما مشکل می‌دیدند.

درحالی که حزب توده، که به عنوان یک حزب چپ‌گرای طرفدار شوروی شهرت داشت، در تعیین موضع خود نسبت به حوادث آذربایجان با دشواری روبه‌رو بود، عناصر لیبرال در ایران در نشان دادن دلواپسی خود بی‌پرده‌تر بودند. لیبرال‌ها پذیرفته بودند که در پشت کاسه این قضایا، نیم‌کاسه‌ای نهفته است. روزنامه‌ای مانند ایران ما که با عوامل لیبرال مجلس همبستگی داشت، با شتاب، از «اقدامات ویرانگر» دموکرات‌ها در «رو درویی با حکومت مرکزی» - علی‌رغم خواسته‌های عادلانه فرقه دموکرات - خرده‌گیری کرد.

ایران ما، در مقاله‌ای زیر عنوان «جبهه ارتجاع آماده است تا از نقاط ضعف آزادیخواهان بهره‌برداری کند»، نخست در ستایش از هموطنان آذربایجانی چنین می‌نویسد:

آنان، همواره خود را وقف آزادی و شکوه ایران ساخته‌اند و اینک، بنابر موقعیت جغرافیایی خود، با دور بودن از حوزه سرنیزه‌های استبداد، از پاره‌ای آزادی‌های نهضت برخوردار شده‌اند.

اما مقاله با هشدار به آذربایجانی‌ها، ادامه می‌یابد که:

هموطنان خود را که در فارس و دیگر نقاط کشور هنوز زیر سرنیزه به سر می‌برند به دست فراموشی نسپارید و برخی لغزش‌ها را که مشکلات بزرگ و جدی برای آنان به بار می‌آورد، مرتکب نشوید.

از این گذشته، ایران ما، در حالی که خویشتن‌داری و میانه‌روی را تشویق می‌کند، همدردی و حمایت خود را از دموکرات‌ها، این‌گونه ابراز می‌نماید:

اگر دموکرات‌های آذربایجانی در راه پافشاری روی مسأله زبان و مسأله خودمختاری (که عموماً در مواد قانون اساسی آنجا که از انجمن‌های ایالتی و ولایتی صحبت می‌شود پیش‌بینی شده است) به افراط کشانده نشوند، در این صورت، به‌طور قطعی، همدردی تقریباً هشتاد درصد مردم ایران را به دست خواهند آورد. [۳۰]

به هر حال، هنگامی که اخبار استقرار حکومت ملی به تهران رسید، ایران ها، یک بار دیگر، پشتیبانی توأم با شور و شوق خود را این بار با این جملات بیان کرد:

موضوع آذربایجان و نهضتی که امروز در آنجا به وجود آمده و پا گرفته موضوعی است که در تاریخ ایران یک فصل برجسته‌ای را تشکیل خواهد داد. مخالفین این نهضت و اعضای هیأت حاکمه و عناصر ارتجاعی هر چه می‌خواهند بگویند و هر کار که می‌خواهند بکنند، ولی تاریخ این حقیقت را انکار نخواهد کرد که نهضت امروزی آذربایجان یک نهضت پرافتخاری است که هر قدر هم نواقصی یا معایبی داشته باشد، باز برای آسایش و خوشبختی طبقات محروم و بدبخت ملت ایران و برای نزدیک کردن اجتماع ایران به آزادی و استقلال واقعی و به تمدن بشریت کنونی نقش عمده‌ای را دارا خواهد شد. [۳۱]

دکتر مصدق که در آن هنگام رهبری فراکسیون نامنسجمی از سی تن از نمایندگان مجلس را، به عنوان «فراکسیون منفردین» [۳۲]، به عهده داشت، عکس‌العمل خود را پیرامون حوادث جاری آذربایجان، با صراحت بیشتری به مجلس اعلام کرد. وی پس از خواندن صورت بلندبالای شکایاتی که از گروه‌های گوناگون آذربایجانی دریافت کرده و نشانگر علل طغیان دموکرات‌ها بود، مخالفت خود را با حوادث مزبور چنین بیان داشت:

من عرض نمی‌کنم که دولت خودمختار در بعضی از ممالک مثل دول متحده امریکای شمالی و سوئیس نیست، ولی عرض می‌کنم که دولت خودمختار باید با فراندوم عمومی تشکیل شود. قانون اساسی ما امروزه اجازه تشکیل چنین دولتی را نمی‌دهد. ممکن است که ما فراندوم کنیم. اگر ملت رأی داد، مملکت ایران مثل دول متحده امریکای شمالی و سوئیس دولت فدرالی شود. هیچ نمی‌توان گفت که در یک مملکت یک قسمت فدرال باشد و یک قسمت دولت مرکزی باشد. قانون اساسی یک قرارداد اجتماعی (contrat collectif) است این کنتراکتلیتیف، تا از طرف جامعه اصلاح یا نقض نشود، قابل اجراست. بنده هیچ مخالف نیستم که مملکت ایران دولت فدرالی شود. شاید دولت فدرالی بهتر باشد که هر ایالت یک چند اختیارات داخلی داشته باشد و بعد هم این ایالات با دولت مرکزی موافقت کنند و دولت مرکزی هم روابط بین‌المللی را اداره بکند. ولی هر تغییری، هر قسم تغییری که در قانون اساسی داده شود باید با فراندوم عمومی باشد. [۳۳]

اگر به آذربایجان برگردیم ملاحظه می‌کنیم، که در آن موقع، اوضاع برای دموکرات‌ها

روبه‌راه بود. ملاحظات و تقبیح تمام عیار سیاستمداران تهران، در جراید محلی آذربایجان که تحت نظارت بودند، چندان مجال انتشار نداشت. حکومت خودمختار آماده شده بود تا قوه مجریه تازه به‌دست افتاده را به کار بیندازد.

دوران خوشبینی

دموکرات‌ها، در آغاز سال ۱۹۴۶ (یازدهم دی ماه ۱۳۲۴ خ) به دلایل زیادی امیدوار بودند که دوره نوینی در شرف آغاز است، دوره‌ای که آنان در اعمال قدرت مطلقه در آذربایجان هیچ مانع و رادعی نخواهند داشت. به‌طور کلی، مردم این منطقه از بی‌ثباتی اقتصادی و سیاسی که در چهار سال گذشته داشتند خسته بودند. از این فراتر عقیده رایجی وجود داشت دایر بر این که حکومت مرکزی، که مقرش در تهران است، نیازهای ویژه آذربایجان را نادیده گرفته است. مردم آذربایجان، امیدوار به انجام رشته‌ای از اصلاحات دور و دراز بودند که به نظرشان می‌توانست به رکود سیاسی و بحران اقتصادی منطقه پایان دهد. همگان به این دریافت رسیده بودند که حکومت مرکزی، اگر هم می‌توانست نقشی در برآوردن این آمال محلی داشته باشد، با وجود مجلسی پُرتفرقه که تصویب برنامه‌های هماهنگ ملی در آن امکان نداشت، قادر نخواهد بود محدوده اقتدارش را از حدود پایتخت فراتر ببرد. به‌علاوه، شاه به‌طور کامل بی‌تأثیر به‌نظر می‌رسید و چنین توصیف شده بود که فردی است که «عادت کرده است هر کاری را با مشورت دیگران انجام دهد و برای وی دشوار است که مستقلاً تصمیم بگیرد.» [۳۴]

برای دموکرات‌ها، یکی دیگر از عوامل این اوضاع و احوال خوشبینانه، واقعیت برخورداری از حمایت «قوی‌ترین قدرت قاره‌ای آسیا - اروپا» در سطح بین‌المللی بود. [۳۵] در پایان جنگ دوم جهانی، ارتش سرخ، در سرتاسر اروپا، از برلین تا صوفیه و در خاور دور در منچوری و کره شمالی استقرار یافته بود. اتحاد شوروی، بیش از هر موقع دیگر، به تغییر دادن نقشه سیاسی قبل از جنگ به ویژه در اروپا ملتزم شده بود. این به معنای پایان دادن به دوره «سوسیالیسم فقط در یک کشور» بود. بنابراین، هنگامی که اتحاد شوروی درباره استقرار حکومت ملی آذربایجان اظهار نظر کرد که این اقدام «مطابق امیال و آرزوهای مردم آذربایجان» [۳۶] انجام یافته است، چندان شگفت آور نبود. طی روزهای نخستین خوشبینی در حکومت خودمختار، افزون بر توجه این حکومت به جلب پشتیبانی بیشتر مردم در

آذربایجان، دموکرات‌ها می‌بایست به مخالفت به وجود آمده در تهران هم توجه می‌کردند. قوام‌السلطنه، در روزهای پیش از نخست‌وزیری، تصویری از خود نشان داده بود که وی تنها نامزد نخست‌وزیری است که قادر است انبوه مشکلات کشور را حل کند. در آن هنگام بین همه مشکلاتی که ایران با آن روبه‌رو بود، مهمترین مشکل «بحران آذربایجان» به شمار می‌رفت. در آن چارچوب سیاسی که تقریباً به هیچ وجه امکان همکاری بین «دولت» و مجلس به درد نخورِ پراز اختلاف وجود نداشت تنها راه چاره و علاج کردن این بحران انحلال مجلس بود.

دوره رسمی مجلس چهاردهم به صورت عادی می‌باید در میانه مارس ۱۹۴۶ (اواخر اسفندماه ۱۳۲۴ خ) پایان یابد. اما گروهی از نمایندگان مجلس مایل به تمدید تاریخ ختم دوره چهاردهم بودند. این گروه به ریاست سید ضیاءالدین طباطبایی برای به اجرا درآوردن تیت خود همه امکانات موجود را به کار گرفته بودند. اما جناح‌های دیگر موجود در مجلس، به ویژه جناح حزب توده، با سید ضیاء و طرفداران او شدیداً مخالف بودند.

حزب توده، با تمام وجود نخست‌وزیری قوام‌السلطنه را استقبال و او را چنین وصف کرد: «آخرین شخصی که می‌تواند برای بحران کشور راه‌حلی مسالمت‌آمیز به اجرا درآورد.» [۳۷] حزب توده با اطمینان از اینکه در مجلس آینده کرسی‌های بیشتری تصاحب خواهد کرد، مبارزه‌ای جدی برای شکست دادن طرح سید ضیاء درباره تمدید دوره مجلس چهاردهم به عمل آورد. حزب توده، سرانجام، هر تیتی که داشت، در جلب حمایت از نخست‌وزیر، موفق بود. در پی یک سلسله تظاهرات پر سر و صدا، اجتماعات و حتی زد و خورد‌های پراکنده خیابانی، طرح تمدید مجلس با شکست روبه‌رو شد و در ۱۱ مارس ۱۹۴۶ (بیستم اسفندماه ۱۳۲۴ خ) مجلس چهاردهم رسماً منحل گردید. [۳۸]

در حالی که حزب توده نشان داده بود که در جبهه داخلی با بسیج حمایت برای قوام موفق بوده است، قوام‌السلطنه به زودی به قصد «حل مشکلاتی که در رابطه فی‌مابین دو کشور به وجود آمده است» مذاکره مستقیم با اتحاد شوروی را به راه انداخت. [۳۹] در ۱۹ فوریه ۱۹۴۶ (سی‌ام بهمن ۱۳۲۴ خ)، قوام سفر نوزده روزه خود را به مسکو آغاز کرد. گرچه در هنگام بازگشت به ایران، به نظر می‌رسید که دیدار قوام‌السلطنه از اتحاد شوروی کلاً با شکست روبه‌رو شده است، در یادداشتهای اولیه متبادل در حین مذاکرات، طرفین شرایط ادامه مذاکرات را مطرح ساخته بودند. درباره مسأله آذربایجان، هیأت ایرانی، موقعیت خود را در این یادداشتهای با صراحت چنین بیان کرد:

ایالت آذربایجان همیشه جزو لاینفک ایران بوده و هست و زبان ترکی نیز زبانی محلی بیش نبوده است. هرآنچه از فرهنگ و ادبیات آذربایجان در دست است از قدیم الی حال به زبان فارسی بوده است. شعرا و ادبا و کلیه ادارات و کتب آنجا زبان فارسی را زبان مادری خود دانسته و می‌دانند. بنابراین رعایت استقلال و تمامیت ایران مقتضی آن است که کسانی که در آذربایجان به کارهایی دست زده‌اند که منافی استقلال و تمامیت ایران باشد، از این طرز تفکر خودداری نمایند. بدیهی است برای اصلاحاتی در آذربایجان، دولت همه‌گونه کمک و فداکاری به کار خواهد برد و در اصلاح ادارات آنجا قبول پیشنهادات اصلاحی برای آن استان از هر حیث و اجرای قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی و رعایت احتیاجات مردم آنجا سعی کافی خواهد نمود. [۴۰]

پاسخ اتحاد شوروی به مواضع اعلام شده از سوی حکومت ایران در مورد آذربایجان، با دقت و احتیاط تنظیم شده بود. اتحاد شوروی، ضمن این که می‌پذیرفت که هرگونه تحول سیاسی در آذربایجان که به روشنی جزئی از «امور داخلی» ایران است در حوزه صلاحیت حکومت ایران قرار دارد، در عین حال، از پیشنهاد پاره‌ای دگرگونی‌ها در استان مزبور دوری نمی‌جست. به هر صورت، از پیشنهادهای اتحاد شوروی، چنین برمی‌آمد که این‌ها خیلی ملایمتر از آن چیزهایی بود که انتظارش می‌رفت:

در مورد آذربایجان ایران، که امری است داخلی و مربوط به خود دولت ایران، توصیه می‌شود ترتیبی اتخاذ گردد که به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آنجا توجه کامل به عمل آید. مجلس ملی آنجا، به نام همان انجمن ایالتی و ولایتی تبدیل گردد و نخست وزیر محلی آذربایجان، استاندار دولت مرکزی ایران باشد. بیست و پنج درصد از درآمد محلی به دولت مرکزی داده شود و بقیه در راه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنجا به مصرف برسد. وزارت جنگ و وزارت امور خارجه محلی وجود نداشته باشد و این دو وزارتخانه در قلمرو صلاحیت حکومت مرکزی باشد. [۴۱]

موضوعی که شوروی‌ها در قبال آذربایجان پذیرفته بودند دارای دو مشخصه مغایر با هم بود. از یک طرف، از درگیری مستقیم در امور داخلی ایران به وضوح اعراض می‌کردند و از سوی دیگر دلواپسی خود را از تحولات سیاسی آینده در آذربایجان پنهان نمی‌داشتند. خودداری شوروی‌ها از درگیری در ایران، آن‌گاه بهتر فهمیده می‌شود که به فشارهای بین‌المللی زیادی

که در مورد میزان درگیری‌شان در اروپا بر آنان وارد می‌شد، توجه شود. می‌توان نگرانی شوروی‌ها را درباره آینده تحولات در آذربایجان ایران به ساختار توزیع قدرت در حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز مربوط دانست. جناح باقراوف در آن هنگام نفوذ قابل توجهی در حزب کمونیست شوروی به کار می‌برد. باقراوف، دبیر اول حزب کمونیست شوروی آذربایجان، کراراً نسبت به تحولات در آذربایجان ایران ابراز علاقه کرده بود. تلقی باقراوف اندک اندک از مقصد نخستین که استقرار حکومت خودمختار در آذربایجان بود فراتر رفت. قوام‌السلطنه، جدا از مسأله خودمختاری آذربایجان، در مذاکره با مقامات شوروی، دو مسأله دیگر نیز در مد نظر داشت. یکی درخواست قدیمی از جانب شوروی‌ها برای تحصیل امتیازی نفتی در شمال ایران، و، دیگری، موضوع حساس تخلیه ایران از قوای شوروی بود. در مورد امتیاز نفتی، هر دو طرف خیلی زود به یک نوع سازش که مشتمل بود بر تشکیل شرکت سهامی عام ایران - شوروی دست یافتند. اما مسأله تخلیه ایران از قوای شوروی، پیچیدگی بیشتری به همراه داشت.

در پی اشغال ایران به وسیله نیروهای متفقان (بریتانیا و شوروی) در اوت ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰ خ)، یک معاهده سه جانبه به وسیله بریتانیا، اتحاد شوروی و ایران در ژانویه ۱۹۴۲ (بهمن ۱۳۲۰ خ) به امضاء رسید. مطابق ماده پنجم این معاهده:

نیروهای نظامی متفقان باید خاک ایران را حداکثر شش ماه پس از تعلیق همه منازعات بین نیروهای متفقان با آلمان و متحدانش، با انعقاد قرار آتش‌بس یا قرارهای آتش‌بس و یا با انعقاد پیمان صلح بین آنان، هرکدام که زودتر بود، خاک ایران را ترک کنند. [۴۲]

نظر به تسلیم رایش سوم در تاریخ ۷ مه ۱۹۴۵ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۴ خ) و تسخیر ژاپن در ۲ سپتامبر (۱۱ شهریور) همین سال، شروع مدت شش ماه برای تخلیه ایران از قوای متفقان، در تاریخ ۲ مارس ۱۹۴۶ (۱۱ اسفند ۱۳۲۴ خ) به سر رسید. در حالی که، ایالات متحد آمریکا و بریتانیا نیروهای خود را از ایران قبل از این موعد مقرر [۴۳] بیرون برده بودند، در اول مارس (دهم اسفند) رادیو مسکو اعلام کرد که نیروهای شوروی، از بعضی نواحی مانند خراسان، شاهرود و سمنان تا فردای آنروز بیرون خواهند رفت اما این نیروها در دیگر نواحی شمال ایران، تا زمانی که وضعیت سیاسی منطقه آرام شود، باقی خواهند ماند. [۴۴]

هنگامی که شوروی‌ها اعلام داشتند که نیروهای آنان تنها بخشی از خاک ایران را تخلیه می‌کنند، غوغای زیادی بین سیاستمداران ایرانی در گرفت. مصدق، در نطق خود در مجلس،

اعلام کرد که: «مسأله تخلیه خاتمه یافته تلقی می‌شود و حکومت ایران حق ندارد درباره آن مذاکره کند.» [۴۵] سخنرانی پرشور مصدق، راجع به مسأله تخلیه قوای شوروی، همان‌طور که انتظار می‌رفت، اکثریت مجلس را، چه محافظه کاران و چه لیبرال‌ها، با «غریب غیرمنتظره کف زدن‌ها و هیجان‌های زیاد» به خود جلب کرد. در نتیجه، قوام السلطنه که هنوز با شوروی‌ها در مسکو به مذاکره مشغول بود، احساس کرد که موضع وی مورد حمایت سیاسی طیف وسیعی است که می‌تواند بر آن اتکا کند. [۴۶]

در بازگشت به ایران، قوام السلطنه ضمن اینکه منتظر دریافت پیشنهادهای نهایی شوروی‌ها بود، سیاست اسلاف خود را ادامه داد و منازعه با اتحاد شوروی را به معرض تماشای جامعه بین‌المللی گذاشت و به این ترتیب شوروی را تحت فشار قرار داد. در ۱۸ مارس ۱۹۴۶ (۲۷ اسفند ۱۳۲۴ خ) حسین علاء، که از نزدیکان دربار شاه بود و اینک ریاست هیأت نمایندگی ایران را در سازمان ملل متحد به عهده داشت، دومین شکایت رسمی ایران را به شورای امنیت تسلیم کرد. [۴۷] در پاسخ، آندری گرومیکو سفیر شوروی نزد ملل متحد، از شورای امنیت تقاضا کرد رسیدگی به این مسأله را تا ۱۰ آوریل (۲۱ فروردین) به تعویق بیندازد، زیرا به نظر او «تمهیداتی در راه بود که این مسأله از طریق راه‌های معمولی حل و فصل شود.» در خاطرات گرومیکو که اخیراً چاپ شده است، وی با یادآوری این که ریاست هیأت نمایندگی کشورش را به هنگام طرح مسأله تخلیه قوای شوروی از ایران در سازمان ملل متحد به عهده داشته، چنین اظهار نظر می‌کند که:

در پایان جنگ، اتحاد جماهیر شوروی، تصور می‌کرد که قبل از حل و فصل تعدادی مسأله، و به‌طور عمده با حضور قوای بریتانیا در عراق و هند و تعداد زیادی پایگاه‌های امریکایی در اطراف مرزهای ما، و حضور قوای بریتانیا در خلیج فارس، نمی‌تواند قوای خود را از ایران تخلیه کند. به همین جهت، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اعلام کرد که قوای خود را تا مدتی در ایران نگه می‌دارد.

موجی عظیم از احساسات ضد شوروی یکباره برانگیخته شد و مسأله در دستور شورای امنیت قرار گرفت - همان چیزی که واشینگتن و لندن خواستار آن بودند. من از مسکو این دستور را دریافت کرده بودم که اگر مسأله در شورا مطرح شد بگو قوای ما از آن جهت در ایران باقی مانده که اوضاع و احوال غیر قابل پیش‌بینی است. [۴۸]

اصطلاح «راه‌های معمولی» که گرومیکو به کار برده بود، اشاره به اعلامیه مشترکی بود که

در مسکو پیش از عزیمت قوام السلطنه به امضا رسیده بود. مطابق این اعلامیه «مذاکرت در جوی دوستانه انجام شد» و متعاقباً «از طریق سفیر جدید شوروی در ایران، دنبال خواهد شد.» [۴۹]

در ۲۰ مارس ۱۹۴۶ (۲۹ اسفندماه ۱۳۲۴ خ) سادچیکف با مجموعه‌ای از پیشنهادها وارد تهران شد. دو هفته بعد، در ۴ آوریل (۱۵ فروردین‌ماه) بیانیه مشترکی به امضای قوام السلطنه و سادچیکف، سفیر شوروی، انتشار یافت که نکات مورد توافق طرفین را به شرح زیر اعلام می‌کرد:

- قوای ارتش سرخ که از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ (۴ فروردین‌ماه) تخلیه خاک ایران را آغاز کرده است، بقیه کار را ظرف یک ماه و نیم به پایان می‌رساند.
- موافقتنامه تشکیل شرکت نفتی سهامی عام ایران - شوروی، برای تصویب، حداکثر تا هفت ماه پس از تاریخ ۲۴ مارس (۴ فروردین‌ماه) به مجلس پانزدهم تقدیم خواهد شد.
- مشکلات مربوط به آذربایجان یک امر داخلی ایران به شمار می‌رود. توافقات آشتی‌جویانه‌ای بین حکومت ایران و اهالی آذربایجان، به منظور اجرای اصلاحات براساس قوانین ایران و روحیه حسن نیت، به عمل خواهد آمد. [۵۰]

توافقی که در چهارم آوریل (۱۵ فروردین‌ماه) به عمل آمد تکیه‌گاه محکمی برای کوشش‌های حکومت ایران در برخورد با قضیه آذربایجان بود. قوام السلطنه با شوروی‌ها سازشی کرده بود که هنوز می‌بایست به وسیله مجلس منعقد نشده پانزدهم تضمین شود. در برابر این سازش، حکومت مرکزی توانست موافقت اتحاد شوروی را با این نکته که مشکلات مربوط به آذربایجان یک «مسئله داخلی» است به دست آورد. در واقع، شوروی‌ها، همان چیزی را به قوام دادند که قوام برای «راه‌پیمایی طولانی» خود به سوی آذربایجان به آن نیاز داشت.

در ۲۲ آوریل (دوم اردیبهشت ۱۳۲۵ خ) حکومت ایران بیانیه‌ای را به همراه تصمیم هیأت دولت در مورد مسئله آذربایجان انتشار داد. این بیانیه حاکی بود که:

- به موجب اصول متمم قانون اساسی پیرامون انجمن‌های ایالتی و ولایتی در آذربایجان:
- ۱. رؤسای کشاورزی، بازرگانی و پیشه و هنر، حمل و نقل، فرهنگ، بهداشت، شهربانی، دادگستری و دارایی به وسیله انجمن‌های ایالتی و ولایتی انتخاب خواهند شد و مطابق مقررات احکام رسمی آنها از طرف دولت در تهران صادر خواهد شد.

۲. تعیین استاندارد با جلب نظر انجمن‌های ایالتی با دولت خواهد بود و نصب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به عمل خواهد آمد.
۳. زبان رسمی آذربایجان، مانند سایر نواحی کشور، زبان فارسی می‌باشد و کارهای دفاتر در ادارات محلی و کارهای دوائر دادگستری به زبان فارسی و آذربایجانی صورت می‌گیرد. اما تدریس در پنج کلاس ابتدایی در مدارس به زبان آذربایجانی خواهد بود.
۴. هنگام تعیین عایدات مالیاتی و اعتبارات بودجه کشور، دولت درباره آذربایجان برنامه بهبود آبادی و عمران شهرها و اصلاح کارهای فرهنگی و بهداری و غیره را در نظر خواهد گرفت.
۵. فعالیت سازمان‌های دموکراتیک در آذربایجان و اتحادیه‌ها و غیره مانند سایر نقاط کشور آزاد است.
۶. نسبت به طرفداران و کارمندان حکومت خودمختار آذربایجان که در گذشته در نهضت دموکرات‌ها شرکت داشته‌اند تضيیقات به عمل نخواهد آمد.
۷. با افزایش عده نمایندگان آذربایجان به تناسب جمعیت حقیقی آن ایالت موافقت حاصل است و در بدو تشکیل دوره پانزدهم تقنینیه پیشنهاد لازم در این باب به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب، کسری عده برای همان دوره انتخاب شود. [۵۱]

پس از انتشار بیانیۀ مذکور، حکومت مرکزی، هیأتی را از آذربایجان به تهران دعوت کرد تا به این وسیله «گام‌های نخستین به سوی حل و فصل نهایی این قضیه مربوط به آذربایجان» برداشته شود. در نتیجه، در ۲۸ آوریل ۱۹۴۶ (هشتم اردیبهشت ۱۳۲۵ خ) هیأتی هفت نفره از دموکرات‌ها به ریاست پیشه‌وری به فرودگاه قلعه‌مرغی تهران وارد شدند. قصد این هیأت آغاز نخستین مذاکره رسمی با حکومت مرکزی بود. [۵۲]

درحالی که محافل محافظه کار تهران نسبت به روش قوام‌السلطنه در برخورد با مشکلات مربوط به آذربایجان بسیار بدبین بودند، اقلیت جناح چپ و لیبرال‌ها حل و فصل با مذاکره را «پیروزی همه ملت» در «مبارزه درازمدت‌شان به خاطر استقرار دموکراسی در ایران» تلقی می‌کردند. روزنامه ظفر نشریه رسمی مهمترین اتحادیه کارگران ایران در سرمقاله‌ای زیرعنوان «استقرار دموکراسی پاسخی به قضیه آذربایجان است» حکومت را به اجرای اقدامات پیشنهادی برای آذربایجان در دیگر نقاط کشور ترغیب کرد:

ما که علاقه به تجزیه‌ناپذیری کشور خود داریم و علاقه‌مندیم که تمام هموطنان خود را در